

زودتر حرکت نمایند بهتر است ملاحظه بنماید این صفحات بسیار سرد است ان شاء الله
 حرکت اجباری نمایند کثوم خانم را هم امر فرمودند که ببارید و سلام و شربانوخانم مایل و طاب عازم
 حرکت بود دلی در طهران حاجی میرزا یحیی خان خالوی از مختصاتی تیم در حیات و دستور حاجی میرزا
 رضاقلی دیربزرگت میرزا علیخان پسر میرزا آقاخان صدر عظم در آورده و یکسال بیشترند که
 شهر بانوخانم با کمال اندوه از بدبختی خود از این بگذشت و بعد از او خواهرش کثوم خانم مذکور را
 بمیرزا علیخان دادند و او بنام همه و خستیار از طرف دوزوجه خود تریه ناکر را دست اندازی بجای
 کرد و آقا محمد جواد چندان مشارکت که بیمار شد و بگرفتار آمد سمت بستری گردید و با همان
 حال با اهل و عیال با اتفاق میر محمد مکاری ببغداد برگشت و در آنجا وفات یافت و از میرزا فضل
 خان دستسینه خانم پسر دخترا محمد حسن خاندانی از او برقرار ماند حاجی میرزا رضاقلی
 حکیم از پیش کثوم خانم بنت امیر آخوند قجاقی شاه بود که میرزا دیربزرگان بعد از
 دوزوجه مذکوره گرفت و میرزا رضاقلی بسال ۱۲۴۲ در طهران متولد شد و در آغاز ظهور برنج خان
 بایمان گردید و طبیب مخصوص شاهلی بوده معذالک با مناسبت بجمال اهل دنام امر شهرت داشت
 و پس از مهاجرت جمال اهل ببغداد خزانه و محل رجوعات مالیه ایشان بود و بسال ۱۲۸۵ بعضی
 از علما و ملاکین نور علییه شاه دادند که امالی تا که باز در صد و خرج اند و بعضی از وزراء طهران

میل زندی در ضمن شرح واقعات ایام انتمش در طهران بسال ۱۲۸۳ چنین آورده انشب در خانه جناب سید ابوطالب بودم
 حضرت در قدح بجزا بواسطه استاد محمد صادق بنیاه طعام فرستاده بودند و آنوقت بهجوره بستری بودند و اذن داشتند که یک
 از درقات شطرمقصود مسافرت نمایند که شاه اورا بساط قرب قبول حضرت عظیم رسانند و چون بنده شاه
 عبدلطیم نقل مکان کردند خانم بزرگ مشهور بسبت علی که در دل داشت گذشت بفرصت گیرد و این سبب نقل
 قوامی ایشان شد تا چون تسبیح کاقرنی گذشت و ضرورت ملکوت آس نمود دلجویی بنام آن محذره و تعزیت او صادر گردید
 و بنده جزوی شوی در آن مصیبت شوم در آن ایام در باره شهید و احزان دارده بر او ایما خواسته بودند که در ستر بیماری برس
 ایشان باشد هفت بنده ترجیح بجز شوی در شتم

ابن بنام مریم صدر در یافت مشهور میباشد و مریم در طهران وفات یافت و در مقبره عمه اعظم مدفون
گردید در لوحه قبرش ابیاتی منقوش که مآده تاریخش این است بوجه عیسی مریم بنام مریم
و صورت زیارت برای مریم از قلم ابن صدر در یافت که مصدر باین بیانات میباشد هندو زیارت
للتی سمیت بمهریم انها اشعلت بنا رحب ربها قبل ان تمتهها و اناسرنا شائنها فی
جبانها فلم ارنفت الی الرفیق الاعلی کشف الله الحجاب و عرفها عباده و من اذاد ان
یزود الطاء الی استشهدت فلیزید بهذه الزیارة یا ابنتها الوردیة الحمراء و الایة
الاجفی الی آخر البیانات و در خانه جنین بر قوم فرزند هر نفسی اذاد کند حضرت
وودقه الحمراء و آل الله من اهل البیت اللدی فرزند برضا با الله و از زیارت نماید که
یزود بما نزل من بواعده الا حدیث من لدن الله مالک البیت و از حاجی میرزا رضا قلی
مریم دختری بنام زهرا خانم معروف شمره بفرقه ظهور آمد و دیگر از برادران میرزا تقی ریشتی
برادر ابونس حاجی میرزا رضا قلی تولد و نشو و نماش در طهران شد و در طریقت عرفانیه و حسب شریعت
و ذوق شاعری بود و غالب شاهنامه فرودس را در حفظ داشت و نیک میخواند گویند در ایام جوانی
برای محمد شاه اشعار شاهنامه میخواند و اخیرا در پیشه تجارت داخل شد و جواهر فروشی میکرد
و از دواج نمود و با وجود تحول و ثروت ایام عمر را بحالت انفراد بسر برد و بسال ۱۲۹۲ در طهران
بگذشت و بدستور حاجی میرزا رضا قلی جسدش حمل نجف شده در آنجا مدفون گشت دیگر
از برادران میرزا ابراهیم در صنوبر سن شوق تحصیل علوم را نجه داشت و در سلک طلاب
علوم دینیته داخل شد و پس از فراغت از تحصیل در طهران برای تکمیل معارف عربیته بدجه
اجتهاد رسید ولی اجل مهلت نداد و در سن جوانی از اینجهان درگذشت و از خواهران
فاطمه خانم خواهر ابونس حاجی میرزا رضا قلی بود و بار اده و اقدام حبال ابن باز دواج میرزا

از قلم حضرت عبد البها خطاب با دست بنام ادجواب نامعوالی عادی نمرضات از بنین طبع و فطر
 گردید و در شان او در لوحی از الواح بخط حضرت عبد البها چنین صدور یافت قوله
 در قلمه زکینه مطمئنه اتمه نه خدیجه سلطان عیها بیا ایه لایهسی ملاحظه نمایند
 هو الاهی اسی در قلمه نثره از نغمات آئینه آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و سبب روح و
 ریحان شد که اکمل آئینه نور قلمه باین خدمت قیام نمودند در تقییب قلوب بخت گماشته
 که شاید نیمی خوش بوز و در احوال و کلتی ساطع گردد دیده باسی رمد دیده روشن شود و قلوب
 کرده منجذب ملکوت اسی شود و بطور بال در شکسته پرتازه بر دیانه و با وج سراج تقدیس پرواز
 نماید آئینه محترمه که با طاقات نمودید جمال مبارک بنفس تقدیس او را بتفیع فرمودند و در وقت
 که از سخن ظهران بیرون آمدند جمیع خدمت جمال مبارک را او شگفت بود و شب و روز در راحت
 اندکس بخدمت ایستاد و بنا بر محبت به چنان فروخته بود که مشغول نیران و لیس از نور بود چنان
 جمال قدم براق تشریف فرمودند سینه نه محمود میدان را خالی یافت و خانه را بی والی نهاد
 که شبید و جو شبید و شب و روز فکر صرف کرده تا کم آن آتش فروخته را فرسوده کرد و آئینه سینه
 منتی را پرموده حال بلکه بهمت تو بار آئینه محترمه نرود تازه گردد و از نغمات قدس حیات بی انداز
 یابد داین خدمتی باشد از تو باصل شجره رحمانیت و بلسان تقدیس در مجامع ابرار و محافل ابرار
 تا ابد الابد مذکور آید بلکه نغمه خوش انجیدمت تا ملکوت اسی متصاعد شود و انش الله تعالی
 نبوت بر عهد و بشارت الی بر این خدمت موفق گردی چه که ایوم تا بنین بر عهد بکنند و ملکوت
 اسی موفق و نویدند و آثار تا بید و توفیق در جنبش ان چون نور حقیقت ساطع و لامع باری
 جناب اناسید نصرته و حضرات احزان و در قلمه مطمئنه و والده و همشیره را تا ما بخیر
 ابدع اسی اطلاع فرمایند همیشه در روضه مبارکه بذکر دیاد ایشان مشغولیم و البها عیدک

بر وجهی که نشانمانه بود که میرزا بزرگ در ایام حکومتش در برود وجود در استان منته کرده و میرزا یکی سال
 ۱۲۴۶ در طهران متولد شد و در طفولیتش مادرش فوت نمود و والده اسی طفل را در حصن خود
 گرفت و هنوز در صغر سن بود که میرزا او را و سپس عمر محترمه بجهان اعلی انتقال یافت پس جمال اسی
 در ظل عنایت خود سرپرستی کرد و علامه‌ی کندی را معلم و ربی مقرر داشت تا قرأت و کتابت تاریخی
 بیاموزد و نوشتن خط نستعلیق را بگو فرآ گرفت و چون نداء حضرت بشر عظیم در ایران مرفوع شد
 و شاه اسی ب مؤننین در محضر اسی مراده نموده استمداد در حل و عقد امور اسی بستند تقریباً سال ۱۲
 میرزا یکی هم از این امر خبر یافت و آثار بدیده زیارت نموده در زمره مؤننین داخل گشت و سپس اسی
 خدمت حضرت قدس و طاهره در مازندران حاصل کرده مجذب کلمات و آثارشان گردید و اسی
 قدسیه را حفظ در خاطر نموده با لحن بهمین خواند و بنیرو مستدرجا استمداد و ملکه یافته بدان سن کلمات
 ترکیب و تفسیق نمود و مانند ادعیه و خطب غیره مقالات و عباراتی پرودت تا چون در ایام حسن
 حضرت بشر در مازندران در حضور ما در ایام سخن چهرین که قاعده اکبریم قزوینی داشته ارسال استقامت
 بین ایشان و جمال اسی بود در توفیقی خطا با بلا عجد اکبریم چنین فرمودند انالشار ذلک
 فی الطهور و فا کتب ما بلهکم الله رب العالمین با مر یا بخلاف الناس من بعد عرف
 الشمس و لا یخبر من نظیره الله فی یوم ظهوره و ان هذا ثلاث ذکری حکیم انتی
 و قاعده اکبریم بجز اسی معروض داشت و جمال اسی دستور فرمودند که امر را براج با خوبی کتر
 میرزا یکی نماید و باوصاف و القاب رفیعیه بنمایند چنانکه همه طائف حول باشند تا وقت معلوم
 فرارسد و منظور جمال اسی چنین بود که توجه نام با نیا نموده شده در عین حال سیکل مستمس
 از حضرات ناصر الدین شاه و میرزا آقاسی خان و غیرهما مصون و محفوظ ماند چون سال ۱۲۶۵ پس
 اجتنام امر قلعه طبرسی سیاحت مراغه حسب دستور بشر عظیم برای اجرا امر اسم زیارت از چهرین نقله

موجود عند الأبحاث نسخة منه بخط يدهي وبعث هذه النسخة مع جملة كتب
 من الراجح وبك الى الهند امانة ولكن مركزه النقص الفخ في طلب الامين ان يسئل
 عليها ولا يؤدى الامانات الا اهلها هذا شأنهم في المحبوه الدنيا ويسر
 التابع والمبتوع وباحصره على الذين اشعوا من الذين اشعوا في هذه الخبائه
 العظمى فنوف بظهر الله بقوه من عنده ان الماشين لغى خسران مبين وعليك
 الصبه والثناء ع وبالله ميزا يحيى مفرد رشده وارسال ۱۲۶۷ بعد از واقعه شهادت
 حضرت نغمة اولی با معارف بابیه که باقی ماند اجتماعات نموده مساعدت در مقادمت
 باناصرالدین شاه اهی نمود واز اطاعت او امر اہی انحراف ورزید ومنتزعا داعیہ وصی بود
 برای حضرت بشر را اظهار کرد و با اینکه در تفویض کلمات آنحضرت وصایت در دو زبان نیست
 متنع نگردید و کتب سابقی متفق کرده در ترویج احکام فرعیہ بیان و استخراج احکام دیگر از خود
 سس ہی نمود و حکم قتل مشاہیر بابیہ کہ از اد اطاعت نمودند داد و با مبادی عمریہ جمال اہی
 کہ عدم مقادمت بادولت و احترام از مدخلہ در سیاست و احترام اسم دیانت و معاشرت
 و احتیاط با ملل اخری و غیر ما است مخالفت و معاشرت نمود و فریاد ترویج فروع جزئیہ بیان
 از قبیل حرمت استعمال قہوہ و ادویہ طیبہ و سیر و پیاز و غیر ما کرشید و جسہ استیکبار ورزیدہ
 با بعضی از معاندین ریاست خواہ بیان متفق شدہ ترا و بالاخرہ علنا مخالفت با جمال اہی
 برخاست و از بغداد دوبار رسید محمد را با صفہان فرستادہ کہ محرمانہ تنہائی و مظلومیتش را بقاء
 با پیش حکایت نمود و با موافقت میر محمد علی نام عطار بابی چنین منشاء ساختند کہ جمال اہی میرزا
 یحیی را پنهان و در قبضہ خود گرفتہ موزم و مجبور بد آنچه بنماید و ہمدستانش کہ آنان را شنید
 بیان خواند چنانکہ در این بخش بخش سابق نام بردیم و شرح احوال ان بتفصیل در بخش سیم و ششم

و قلا علی محمد بودند که نیز شرح احوشان را در بخش نهم و در مثنوی بخش سابق آوریم و در الواح و آثار کرامت
 مذکور گشت از آن جمله بعنوان خادم چنین مکتور گردید حال از دجال گذشتیم و اینه دها چه میگفت
 در اول ظهور حضرت اشقی روح من فی ملکوت الا مرقداء او در وقت بلوغش در کمال عبادت
 و فیض او بودند اکثری از اهل بلد بر این فخر مطلع اند در منازل و محافل و مجالس گفتند
 آنچه را که فیم از فکرش شرم بنمایند در این ظهور نظر نیست چند بر وی اظهار اقبال نمودند
 و بعد بدسبب های خصایصه و اعمال ناسد مغرول گشتند حال بعد از شصت
 سال عثمان جدید یافت شد نبأ للعشاق و نبأ للعسوف اگرچه جمله در اطوار
 و رفتار او فکر نمایند حضرت دینار مشاهده بنمایند که در لباسهای ملوثه ظاهر
 شد ترجیح نرسد بقیه و مقبله و اجماع چه که عیوب است آن نفوس سبب طغیان
 دایه شد تا حال این بعد تا نظر بعضی امور اطوار او داشتند و مینمودند لکن در این سنه
 که هزار و دویست و نود و نه است ظاهر شد از او امری که از شباطین قبل و بعد ظاهر
 نشد بشهد بذاتک من عند ام الکتاب بیست سنه حو جل جلاله فوالحسن او را
 ستر نمود و همچنین این بعد خانه و لکن در این کمره واجب شد که بعضی از اطوارش ذکر شود تا

بیخ ظهوری دینی در سوره چنین کاری اهل آن بیت اظهار نکرده باینکه در لوجی بخود شجره کفر حضرت با روح مایه فراد
 نازل فرموده اند در اول لوح خطاب بود میفرمایند ان یا اسم الازل فاشهد باننی انما حق فی الالف اناسی انه کبر
 انه کبر چگونه خلق چشمها را میکنند و آثار آیه را قفقت میشوند و چگونه بتصریح شمس جمال عدله را در افاق درس ایهان
 اشاره فرموده اند و دیگر در همان لوح بار مخاطبان شرک بانه میفرمایند وان یظن انک ایاک اهدت انما اهدت انما
 ایورثن ان امر من لدهی آیه مقتصد اعزیز محبوب وان کن یظن انک یقین بان آیه ما اراد بان یعرف نفسه
 حال در خطه نایب که چگونه بصراحت ذکر طور الهی را در آیه خود او میفرمایند (مکتوب سیه مهدی دهی)

اعمالش در طی بخشهای سابق آوردم مکتوبی نوشت و بنده از آن چنین هست فلما هلت
 الارض ظلم اذا سافرت بر حلی من دون شینی لما شاء ربی و لقد زلت ارض الکاف
 والنون و سکنت هناک شهورا لما قدرته و اجری و مکنت هناک لما کان سبیل مرفوعه
 و لبطرق مرفوعه لمن یسافر و میشی فاذا لما فتح آتیه سبیلی اذا سافرت و زلت فی البغداد الکبری
 فلما سکنت هناک شهورا و رأیت اخوتی فی علی اذا اعزلت عنهم و حببت و جدی فی حیت
 مع من یبشر امری و اری ما یرى ایه لی و لما شاهد احوالی حسین لم اک قبالا لواء فیما یرید
 بیع و یحون ساخصا من اهل الصفا اذا دهب من دون اذنی و سافر من اهل النجفانه و مرفتم
 فیما هم عیبه و اماکان ان یرض عن الهوی و در کتابی که بنام اخلاق روحانین بنفیس کرد چنین

یکت چونک غیبتش ناپاک بود	کهر با کی کفر چون کاهش بود	غیبت یکدیندار در اهل بنا	تا برسد آن کس هر زمان
کین همه حال اینرشت مبد	با صبر مان آمد از دست	این همه کردی بجان دیگران	باشه اسها چراند سرگران
چچه مرفودت بیعت برید	دست ظلم و جور را از تو برید	بودی اندر طایف ناطق ذلت	خادم دهم کاتب آیات او
چون جالش شهرد افان	ز آتیه او در دلر با طاق	خواست تا محفوظ نامه اشجر	اندر ایام انارک از تبر
نام مرانی بر دی تو نهاد	نامت اندر شهر طهران کرد	هم بنامت نامه بر اخطار	تا برودت نام مرانی بهشت
این خورشید از تدا بر سها	شهره در دو ایمان ارض ظا	که هزار یک برادر است خود	سینه مات از خود بر دی سپرد
هر کس این گفتگو با شنید	لیک روی ناکست از کس	بچه غولت کرد شاه سردان	محققی اندر جگر زاندرن
زین سبب محفوظ ماند ایهی	از جنای میشه و جور طبر	خود فتنه صین بطهران گرفته	حانت در نازدن آذر گرفت
نام زمین لهادین را احمدش	کردی و همراه بر دی با خود	همه کسکول در بوق برین	در کله ای هر صباغ و هر عشاء
از کجا ز جگر و کمر حرز	شد شهر رشت قرزیت گذر	تا کبر مات بقت بر خورش	خلعت اموت افندی بود
بر عبده قرزین کفن	فقد میکردی نصبه سبب من	در فلاکت با چنین حال ترا	تا بهار باشد بان کسور گذار
احمد مظلوم را کردی در آن	پیش بر ساسی کلیم اندر نهار	تا بهایت در هم و دنیا را	بیله و پنجه خریدی از عماراد
جانم ز در او ز راه مندیج	دقت و خود و بچه اودی بر منج	حایک کردی بنده او ان بنا	توزیر من خان بیک اذنی کان
نام خود حاجی عی گفتی بناسک	که در این میفرشده بر قطن و ناسک	نه گشت را بود از دست	تا کسی آگاه بودت از مکان

مختلفه ساخته بطریق غیر مستقیم بشر آمال و مقاصد خود سعی نمودند و با ایجاد قدرت و سیاستی
 موافق آمال و مرام خویش کوشیدند انقلاب در مملکت ایران حادث گردید چنانکه اقدامات
 جمهوریت مجلس را درین بخش آوردیم و انتخاب شرطیت خواهی را در بخش حق مینگاریم
 و بالاخره نیز بحقی در دو شنبه ۱۷ جمادی الاولی سال ۱۳۳۰ مطابق ماه آپریل سال ۱۹۱۲
 در سن هشتاد و سهگی در ماغوسا چهارم ابد رود گفت و چون در خاندان وسیعش شخصی
 قابل و لایق نبود حاجی میرزا امادی دولت آبادی را که در بخش آتی شرح احوال میآوردیم وصی خود برگزید
 کرد و بدین طریق در ایران حزبی با آمال و امانی مذکوره اجتماعی و سیاسی بنام ازلی و بابی برقرار
 ماندند که عقیدت اصلی خود را محقق کرده در لباس تقیه حسب دستور میرزا یحیی با اندامت و حجاب

تغییر این بودی از کجاست	گر این نمری بر آیش است	تا قدرت ندادن چه آشتی	کند ازت پدید آید به آشتی
تا مگر باران نوزد باشد شوند	چون بهایت با کج و ساجد	چون بهایشان داده صیبا غیا	تسبشان تو فرمود عفتا
بیت و هم خویش آدمی	ز آشتی خویشین نامم سید	یک کار از دست برون بود	غیبه مستور تو بشکفته بود
هر چه میدیدی خصوص همای	در مبارک منور شاه جهان	غل صدر تو فرد تر میشدی	زوما با عقل خود بر میردی
گر جهان سازی زمان آن	یک هر دم میفرودش در آفتاب	ظا هر نزد بها خاضع بدی	در خان رای دیگر بر میردی
تا بار خسته سلطان قدم	بار با حاجی ز شادی نسیم	سخت نایل بود یکبار آن محرم	که همه دلهاش از روی بر غنوم
بیکر آن زمان محوم آدمی	خند مدزی شد مریض ستری	چون حکیم با دغا شسته رایید	تا توان شد رنگ از دوش پرید
دور شده گریه با سوز جگر	رفت برون با در آن پر شر	شاه فرود این حکیم با دغا	جان خود را که بهر ما فدا
چون بخانه رفت در بستر فدا	هر دیش شیه می نمودی قنقا و	تا چه عشاقان خلاق و دود	گویی قربانی جانان را ر بود
شد قبول شاه او قربان او	بعد از آن بهر و شد جانان	لکت ای کجی تو در آن خنده	که دل اهل بهاید بر ز سوز
حرم و شکفته و خندان بدی	خنده با در حال شیه تا میرزای	چون دیدی شیه تو کار می	سم عدوی بهیکل ناری شد
یکتن از خدام شه را در زندان	خواندیش بر قتل عمر جهان	کردیش اگر ام دادی طعنه	تا مگر کاری رود از خورش
چون که کیدت بان میگویی	بی محابا صیحه از دل کشید	هر چه جانان حوت خاکش	و دستخوار از فراتوش کند
سینه پر درد و داسا کن شد	ساکت از کید تو ای جان	گر نبودی از بهای شیه	ز این کادام شدی تو ناپدید

نورته سابق اندر بود و میرزا احمد پس از فوت برزنجی بازادگان خواهر بچها آمد در جوار عیادت حضرت
 غصن اعظم عبد الباقی استند دور بهایجا در گذشته در قبرستان جهانی مدفون گردید و یکی از پسران میرزا
 یحیی محمد نام داشت که ترکان دلی محمد میخوانند و از قبرس کزرا بعلکارفته در جوار افضل حضرت عبد
 سر برده نقودی را که بوی کرم میفرمودند بمیکاری و مشهورتانی صرف نمود و بالاخره او را بسید
 فنی سپردند تا بوعده و نوید بسیار بطهران رساند و در پشت برادر خود میرزا نورته مذکور را که آن ایام
 در زنی و نام سیدی طبیب در بده مذکور اقامت داشته طبابت میکرد یافت و از او یکی از زوجات
 متعدد اش را میخواست و میرزا نورته استعدا از آقا سید سید استه و سایر اجناس گیلان کرد تا

گر کن انچه در بواب بیان	اکثر این چفت کرده عین	تازه بهرت نمی مانند بی	یا کن انچه در بواب راحسی
یا فانی بی کجی و محرف	بر جمال غزایس اعتراف	کو بود مقصود از کل بیان	با همان بران خسته جان
که بان ثابت شودین بیان	هر که خواهد چید آن بران بیان	گویی غل از دل بهل کشت نظر	کن بسجمن اعظم ابی گذر
تا که در همان تریل حبیبیل	خرده حین عهد هزاران چیریل	انچه از این گشته نازل در دور	نیم نده از شاه ابی در برور
جمله آباتی که اعلا تعریف	که ز ایتیان وی از با تا لغز	هم من دایم فامه من قهر است	را که این مقصود را او صراحت
گر نبود از شاه ابیام بود	خادم ام و ممت عابد تا بود	جمله آزارم زان عثمان کنی	انچه بسرودم از انور تا وی است
اعتراف جده اعلا این بود	چشت ای کجی جوی گردین	میزنی صیحه تو با اعلا است	که نمودم ظلم بر خود بکنند
سینه و حال گرام نمود	در جوانی خویش چون کلام بود	مقصود از اعلا و الواح بیان	جمله کشته همین شاه عمان
که ز نار ذات خود پنج سال	باشدش هر دم فرزند تر شیدل	بر چه برت با اسما در صفا	بیشتر آه بهوب و صفا
دمدم در شتر آه مشعلش	آخرش فیروز تر از ادش	بر سینه ز صبی اش دلا	در عجب بر پاشه و یک کر بلا
شکست اصحاب آن را نساو	بردنو کتای سر باران بود	هر طرف کشف کند نوکشتان	از ششیدان ره آن رستان
لیک ای کجی نور انصاف	سینه است از غل انصاف	در دست ادنی و دشمن شید	تیشه خرمای بپای خود زدی
با خطت موجود این نام کن	که نوشته حضرت اعلا من	که اگر شده در زمانت آشکار	چون توفی این امر را بردی
در نه تبیین کن شیدان بیان	تا شود آن نیر امکان بیان	تو بطلل شاه اسما در صفا	خوش را بید می آدم نمودی
ترک خود بین کردی ای غل	ز در همان بت ستودی نقل	مطلع بودی تو از عصان	که بهر یک نافه بران شید

سجائک یا ایها الذی کبت لک الحشا فبجائک سجائک یا ایها النیث ان استغاث
 اذ انت لا اله الا انت فبجائک سجائک یا طلعه فبجائک سجائک یا ایها الیهجه
 المتبع فبجائک سجائک یا ایها المعص فی سر لقطیه بالاجمال المتبع فبجائک سجائک یا بلک
 الحمد علی انعام المنج فبجائک سجائک یا ایها الذی ایته منه المنج اذ انت انت لا اله الا انت
 فبجائک سجائک یا بن تصالح فبجائک سجائک یا ایها العلوم فصالح فبجائک سجائک یا ایها
 الذکور الاصلاح فبجائک سجائک یا بلک الملوک فی طور الاصلاح فبجائک سجائک یا طیب
 الناصح اذ انت انت لا اله الا انت فبجائک سجائک یا ایها الیوم المستخرج فبجائک
 سجائک یا ایها الجذب المستخرج فبجائک سجائک یا بلک المصور فی الاصلاح فبجائک سجائک
 یا رب المتطهر فی صراط الراسخ الی فبجائک سجائک یا بلک الرعایه یا حمید الاعداد یا ایها
 الذی انى لک الافر یا حمید الذی لک الشداد یا حقیقه الی نور جواد الی فبجائک سجائک
 یا حضرت الطراز یا بلک الاستغفار یا علوم الاطرار یا سر الارکار یا ایها المقص الاقص
 یا ایها الاقص من کل الاقصا یا ایها المخلص من الاخلاص یا ایها المستخلص عن الاخطا
 یا رب المقص المقاص یا بیض البیاض یا نقطه النقاط یا سر الرغماط یا ایها القسط
 الاقسط یا حبیب المجالس فی عرش القسطا ومن هذا المقص الی آخره

عاطفه جمال ابھی

اسیہ خانم نواب - درقہ لعلیا بنت میرزا اسمعیل بایرودی نوری حرم صلی جمال ابھی
 میرزا اسمعیل وزارت یکی از شاهزادگان قلم را که در طهران حکمرانی می نمود داشت و امور طهران بدست
 بدست میرزا اسمعیل حل و عقد می یافت و جمال ابھی در سن هجده سالگی سال ۱۲۵۱ هجری در
 ناگزیر با وی وصلت فرمود و فرزند محنت صادق نام داشت که در سه سالگی فوت شد دوم

بفرمان عرب در سال ۱۲۶۱ که دولت ناصر الدین شاهی مهلت نداد تا نتیجه مایحتاج و لباس سفر
 نمایند بعلت سورت برودت تحمل شفت و غنا بسیار نمودند چنانکه درین طریق مخصوصاً در
 اسد آباد اهدان اثر شدید در انگشت پا وارد شد و در ایام بغداد آثار بروزات بحالات عظیمه
 از هر جهت در ایشان نمایان شد که موجب حیرت یار و عیال گشت و ایامی چند موجب دستور
 ابی بایق عبد السلام از علی و مدرسین بغداد که بخش سابق نام بردیم معاشرت یافته بذاکرات
 علیه پرداختند و شرح مذکور چند بار در محضر ابی اظهار تعجب و حیرت از تجرد و وسعت و بداعت مطالب
 ایشان نمود و حسن خط و آثار علیه عربیه و بیانات فارسیه ایشان مآثر لطیف است منها نویسنده
 که بجزن آیات حضرت مبر علیهم در تفسیر و بیان آیتین از قیوم الاسما صادر فرمودند و جمال ابی
 بیان و تجرید اجوبه مسائل علیه را غالباً با حضرت که اگر از میفرمودند معذالک در شئون ظاهریه
 از قبیل قوت و قدرت و شجاعت و سواری و شناوری و تیر اندازی و غیره اشایر عرب
 و عجم استغرق حیرت و تعجب نمود و ما کیفیت اراده جمال ابی را برای ازدواج آنحضرت درین
 شرح احوال میرزا محمد حسن آوردیم و در ایام ادرنه مانند آینه شخصیت و احوال و اعمال جمال
 ابی میدرخشید و بتمام عبودیت صرفه و استغراق در شرین امر و تحصیل رضای جمال ابی و معاش
 با حکام و مقدرین و افاضل بلد اشتغال داشت و در نشر و نظم ترکیه و معارف و جنبه و ادبیه طایفه اقوام
 سرآمد افاضل قوم محبوب گردید و چون جمال ابی بجهنم عظیم درود فرمودند روز بروز مقامات عظیمه بر
 مکنونه حضرت غصن عظیمه پیش از پیش واضح و عیان گشته و با شاره و تلمیح قریب بصریح مقام ایشان
 در جامعه بشر و وظائف نام را در مراعات خیراتشان معین و مبین داشتند و بالاخره در کتاب استقامت
 اقدس که در تصریح و فاش مقام ایشان فرمودند و ما چون در مطاوی بخش سابق و این بخش مقداری
 کافی از اوصاف و صفات ایشان را آوردیم در این مقام تکرار نکردیم با اختصار بگذریم و فی الحقیقه غالب علل

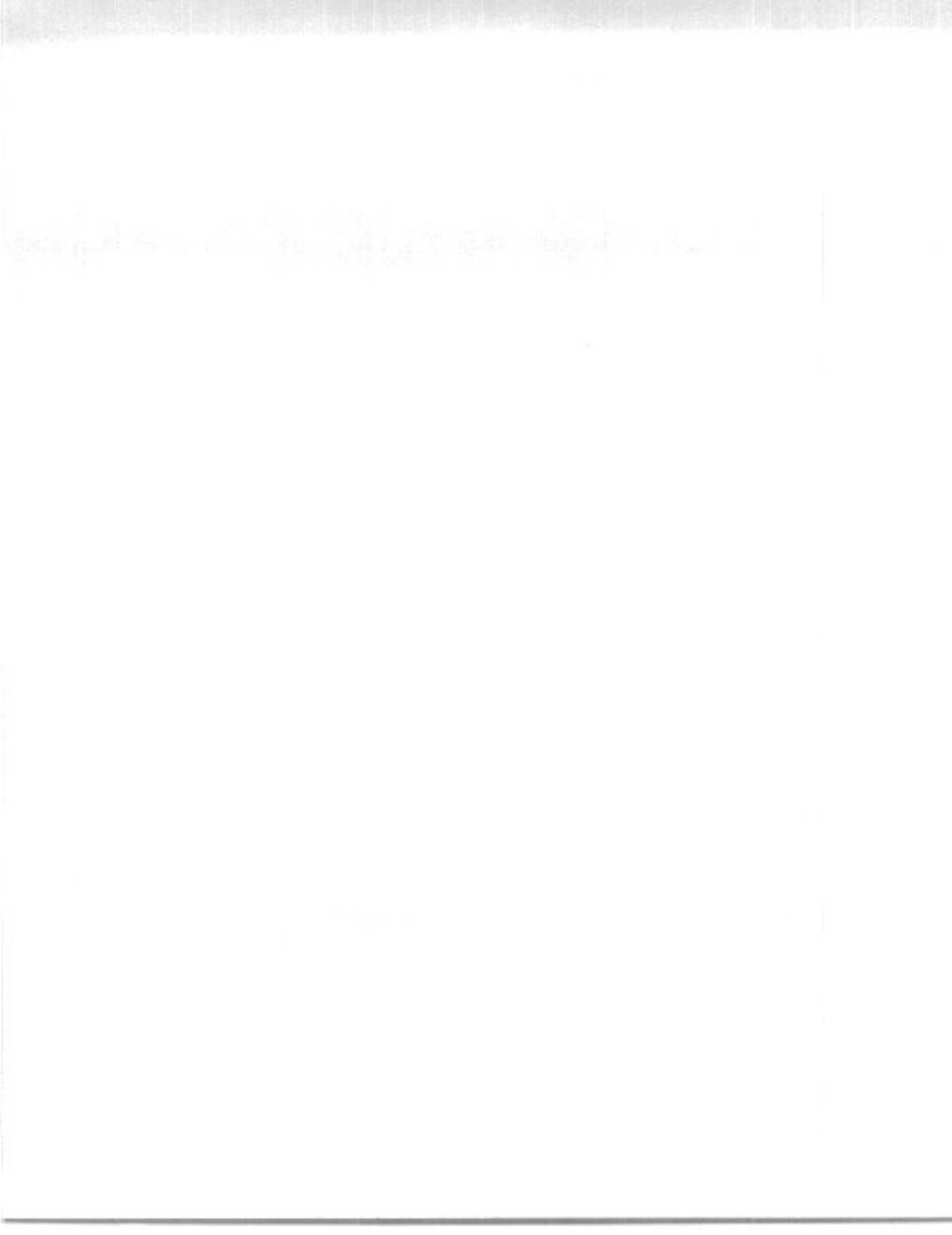
بمرض مقصود رسیدند و غصن اعظم قبول فرمودند و از دواج واقع گردید و با بکله نبوغیکه در ملاوای
 این بخش آندوم حضرت غصن اعظم با خلق عظیم و معارف عمیم و جاعت اعجازی تویم که در لغات
 عربیه و ترکیه و فارسیه داشتند با علما و ارکان دولت و ملت ترک و عرب معاشرت داشته
 همه را مجذوب نهاد و خود ساختند و در امور همه سیرانگشت تبریر حل مشکلات می نمودند و جمال
 ایسی اجزآت عظیمه را وفق صلاحیده ایشان معمول و یا متروک فرموده بدور نزدیک مقام
 عظیمت زانشان دادند و غصن اعظم در سال ۱۳۰۵ از عکاکا میردت سفر کرده بخانه فرزندیه خانم
 خواهرشان که عنقریب میادیم تزل نمود و ایامی چند با او غصن و فضا و امر معاشرت در چنان
 شب و روز باب بیت مفتوح و بیامت خدام با بنجام زیارت مخصوصه و جود مشغول بودند و بری
 احباب بعد از نصف شب زیانشان مقدر و مبرور میشد تا آنکه خبر کالت جمال ایسی به ایشان
 رسیده تاب نیاروند برای هر یک از بزرگان درقه و دوا عینه فرستاده از طریق تبرجودت بکراوند

از کجوس نمود اسکندر ابا و اختراع کرده گفت سفر اجد حد است که نه مخضو ملک جیوس نمایند بلکه بر خاست و دستش را گرفت
 و گفت تو با من در شان در تبه اگر خود را بزرگانه کنی منم نمیدانم تو خود اسکندری و بر من شسته نیست آخر ملک جبه خود کرده
 دشمنانل اسکندر را با نموده گفت من مثل تو خود بخوار نیستم تو در امان منی چون تو خود را از دشمنان نظر میدانی و بیگان خود نشخو کن
 بحسن پذیر وقت شمشیر من را بشمارای خواستم بر تو معلوم کنم که تو چندان نادانانه که خود را دست بسته بنیم دشمن خود نمودی که
 اگر بخوام اتان نور با شماره معدوم و هلاک نیایم نهایت شجاعت رسیده تو این است که چون اجل بعضی سلاطین تمام عالم
 رسیده بود خداوند تو را عزرا ایل آنها قرار داد و تو گمان کردی بجز خود آن کار را از پیش برده حال چون فرست
 خود را سنجیده و بجز خود را دیدی نزد از اینجا بیرون رو که اگر درین مطلق شود از برای تو نجات خواهد بود صد که بدتر است
 کشته اسکندر بسیار اظفار بنان نموده از زمین بیرون رفت و لشکر خود را بر داشته نسبت ایران و روم م حبت نمود و از
 خیال جهانگیری گذشت تا چیرن ام بهین سوال خود را اعظم و جمال عالم میدانت و کوس استقلال بگوید چون خواست
 نام خدا را از روی ارض بردارد و خود که خدا می دینا شود در مدینه با غش منظوم شد و ما کوش کسور خودش با بود حال
 هم بسیار که خود را حمل دل میداند تا به میسیم از برای او چه مقدر شده با بخانه و اتعانه که از نوایای خیریه تائیس شود عشت
 استیش عالم حیات ام است اگر غیر نوایای خیریه باشد اتفاق آنها مثل اتفاق قلع طریق خواهد بود که سبب خرابی بلاد است

جواد

پنجم میرزا محمد حسن ظفر که در طهران بسال ۱۲۶۴ متولد شد و جمال ابدی در مقام
 مهاجرت برای عراق نظر بجنسین وی و در آنجا سر راه مشقات راه او را در طهران بستگان پدر
 و آنجا در هفت سال در مفارقت ابرین واقربا همی گریان و بر بیان ماند تا بسال ۱۲۷۵ بدستور جمال ابدی
 از بغداد بایران آمده و بر اینجور آرزو در نظر سده آئینه مادی گرفت و بر ما فیما در عالم روحانیه
 ترقیات عظیمه نمود و چون که در ایام اقامت ابدی در اردنہ ملاقات و مکالمه اش موجب استفاض و انبساط
 زائرین جهانی بود و در آن ایام و هم در ایام سخن قشله بمعدنت جمال ابدی قیام کرد و بیانات عالیله در
 و عبرتیه را نوشته بامضا و محض الظرف برای اجانبیستاد و چون ظفر آبی پر بسته اشتیاق خروج از
 اعلی داشت تا بسال ۱۲۸۷ نبوی که تفضیل و اویم از عرشه قشله بیفاده و مملکت ابدی عروج نمود و تصور
 زیارت و بیانات عالیله در حق وی از نظم ابدی صدور یافت منها **الاعظم الامامین هذا يوم ضمه**
طارد طائر من اطار العرش و طاروت معه الافئذ و الفول ان باهم المجدات اوشب عروج
و دجهان و مجدهات في الاخران كذلك فشي الرحمن انه طو المصن العنوم انت كنت بعينه ال الله
اذا خرجي المشركين من ارض الطار و لعرفت بنا الفراق في سنين معدودات اذا في النفا
هديناك الى كوشا الوصال الى ان دخلت النجین و فديت نفسك امام وجه ذك العرش النبوي
طوبى لك لمن يتبعه اليك و يذوق غيبك و يضر بربك الى الله و ب ما كان و ما يكون ان
باهاه الصوبه فصدت معاج القدس و ذكك الدنيا في سبيل ذك اشهد انك انت

چونکه از طایفه با حرم خویشین سوی بغداد آمدی ای المومنین و هشت بیغصن بگرم چهار سال که غار روی و گر گون گشت جمال
 در اوان هجرتت بپای شد رفیق و هجر تو او را باشد در فرات کرد زمان هفت سال تا مقدر گشت به راه وصال
 محضن کبر با حرم شد سری او در کف از بوی صفت رویی تا که هر دو با حرم هجرتت خراج از طهران چه محل آئین
 در دست گویان سوی بغداد آمد از مقامات بپوشد آمدند پنج سال بگونه در دار السلام از قاشان دوستانت شاد کام
 (بغیر از نمر)



در اسب مبول مدفون گردید پنجم ضحیاء اربعه که در ادرنه بسال ۱۲۸۲ متولد شد و در سی
 و چهار سالگی بدون نسل در جناب سال ۱۳۱۶ درگذشت و جنازه اش را بهی برده در جوار روضه اش
 اندکی در قسمت زیر پا دفن گردید ششم بدیع اربعه که در ادرنه بسال ۱۲۸۵ متولد شد
 و در کف فضل و محنت اربعی بر شد رسید و بقیع غصن اربع من اجاب خوانده شد و
 عالیله خانم بنت سلطان خانم دختر خواخانم و میرزا محمد ابن عم جمال اربعی را بزینت اختیار کرد
 و خواخانم مذکور بنت میرزا محمد برادر ابوی میرزا بزرگ بود که ذکر او اش نمودیم و حرم نوم جمال اربعی
 گوهر خانم دختر میرزا احمد روضه جوان کاشی که چون اولین مطبوعه را بنامش بر دینام میرزا احمد
 مشهور شد و اخلاقی که دو پسر و دو دختر بودند همگی فاضل و با بیان با مریع گشتند و در شد اولاد
 میرزا احمدی متصف فضل و کمال و حسن انشاء بود و در سنین اشراق انوار اربعی از افق عرفان
 بگذرد ششماهه شائف جول بر که هر یک گردید و مکاتیب شیوا با حیل بیان نوشت و پس از چند ماه
 نامور عودت ب وطن شد و مسبین ابعادیت کبری آگهی داد و خواهرش گوهر خانم را با خود برآورد
 بغداد برده بعد از هاجرت مبارک در جهت اعظم قرار گرفته و حسب دستور و صل از محضر اربعی نماید
 و آن میرزا احمدی بجنافت و خدمت همشیره پرداخت تا آنگاه که فتنه و واقعه اسارت اجانب و صل
 واقع گشت و برادر و خواهر اسیر موصول شده در آنجا ماند تا بسال ۱۳۸۶ در حث پاشا والی
 جدید بغداد از موصول ابراق برفت حکم بآزادی اسیر داده گشت باید معاند نشان مجازا

جناب آقا میرزا احمد کاشانی و در حرم مبارک ذکر نمودند که من هم بسیار مایل بودم که ناکاشان باشم با ششم
 شاید اسباب فراهم آید و با هم قازم کعبه مقصود شویم و لکن فراهم نیامد و خیانت آن بود که صبیح شانه
 با نجل محترمان بدار اسلام روانه نمایند نجل در سفرش بسیر بسال ۱۳۲۸

سید جواد چون بمحضر اسی مرتبت کرده کنام ویرا معروض داشت جمال اسی بغایت متأثر شدند و فرمودند
دیگر با والدہ حضرت بشر سخن در خصوص این امر بگویند چه بغایت متأثر است و فی الحقیقت فضیلت مذکورہ را
غدیری نتوان آورد و حق با والدہ میباشد و بالجمله بنوع مذکور در عراق مجاور بود تا در همان سنین
بجہان دیگر انتقال نمود و حضرت بشر در تفسیر حسن القمص خطاب بوالدہ چنین فرمودند
یا ام التذکر ان السلام من الرب علیک قد صبرت فی نفس الله العلی الاعلی خائف
مذہر ولدک کلمۃ الایکبر فانہ المسرول فی فیک و یوم حشرک وانت قد کنت فی لیح الحفظ
علی ایہ الذکر ہکذا و نیز مراسلات و توقیعات متعدده خطاب بوالدہ بخط حضرت بشر از ایام
پوشہ و نیز ایام سخن در آرد با بجان باقی میباشد و اما متبیین سخن حضرت از طرف پدر شرفی
در ایمان و عرفان نسبت باین امر حاصل کردند و قسمی اکثر و خیر از افغان سدرہ البیہ از طرف
والدہ شان تائیس یافت کہ احوال گرامش ابناء حاجی میرزا محمد حسین بودند و حال اگر حاجی
سید محمد تقریباً در حدود سال ۱۲۱۳ تولد یافت با احوال محترمه و تجارت قتمہ در غایت
تعلق با اصول و فروع اشاعیرتہ در شیراز نرسیت و ازین امر غافل و برکنار بود و پس از وقوع
خطبہ و ہجرت و مصائب حضرت نقطہ اولی کہ صیت آن بہشتارہ ہشتہار نام یافت و بعد
در شیراز نسبت بہ نسبتین آن مظلوم ہر چه میخواستند بدست و زبان میآوردند حاجی سید محمد
والدہ محترمہ آن بزرگوار را از شیراز بہراق عرب برده در کاخین سکنی داد و خود بشیراز عودت کرد
و ہنگامیکہ اسراء بابیان زنجان و نیز را با غلغلہ و آوار رسید و ہمہ وقیل و قال داشت
اہوال و دوخامت مال سرزد یک کشید آقا میر سید محمد با برادرزادہ اش آقا سید محمد حماد
ابن خال آنم حاجی میر سید علی شہید بزم حج رہسار کہ شدند و حاجی میرزا جواد در
انصرفوت شد و بعد از انقضاء مدتی طویل حاجی سید محمد بشیراز برگشت و کما فی السابق بہر

مراجعه نمودند همگی بمقام خطمی در این امر نائل شدند و امالی مقتصد بزرگ با خود بگشتند که این
 جماعت سادات شیرازی از بستگان باب صرف نظر از دین و عقیدتشان بمقام
 محامد صفات و بزرگواری آراسته اند و فی الحقیقه از اولاد پیغمبر و ائمه اطهار بیباشند و با کجمله
 خال اکبر ایام حیات را با پایان رسانند و سه پسر و دو دختر بر جای گذاشتند
 حاجی میرزا محمد علی در شیراز و بمبای تجارت داشت و نوع مذکور در ظل سدره لایه
 قرار یافت و عاقبت بسال ۱۳۱۳ در مین دفات نمود و جسدش را بقراب عرب برده
 در مقام سلمان فارسی مدفون ساختند و در اینک پسر باقی ماند موسوم باقا سید محمد مشهور
 به آقا میرزا آقا تریاکی چه که تجارت تریاک در ایران نمود که از پسرانش آقا میرزا عبد الوهاب
 و آقا میرزا محمد علی مشهور باقا میرزا کوچک و از دختران پنج گانه پیش خانم و سببه برآ
 گردید و دوم از پسران حاجی سید محمد خاکی کبر حاجی میرزا محمد علی در شیراز بسال ۱۳۰۵
 متولد شد و در جوانی در یزد اقامت جست و تجارت قهقهه تانیس کرد و صاحب اعتبار نزد مردم
 ایران شد و حکمش در مسائل تجارتنی و غیره فاضل و مرضی نظر فین شمرده گردید و وکالت تجارت
 از طرف دولت روسیه را قبول کرده بمقتب حاجی وکیل الدوله مشهور شد و بهنگامیکه نشان
 دولتی روسیه از طلبا برایش رسید مدتی از تجارت را در خانه خود دعوت کرد و دو ساعت نشان
 نصب نمود و با کجمله حاجی وکیل الدوله متصرف بمصنعات حمیده و سببای مجیده و کمالات
 و اداب پسندیده بود و در فخر ظهور حضرت بشر نوزده سال و از آغاز نهایت اخلاص داشت
 و چنانچه ضمن احوال و الد ماجد شش آوردیم در ایمان متادم بر سائر افاضان شد و در عرفان جمالی
 ایهی تریزه و در وقت نکرو همیشه مصدر خدمت عیالیمه و در یزد بسیار محترم بوده حکام و ملا و
 متقدین طاعت از او داشتند و حمایت و سرپرستی از ابتلا لافه میکرد و در سال ۱۳۰۵

بنام

دخترش خاندان وسیع در این امر برقرار گردید و حاجی میرزا محمود بخل اکبر حاجی میرزا محمد تقی را بیست و شش
 در این امر بود در خانه خود مشرق الاذکار قیام کرد که اجتهاد و اسرار بد بخارفته بعبادات میر و خستند
 ساله در پنجم جمادی الاولی در خانه خود با حجاب ضیافت عمومی میداد و در مجامع و محافل شمع روشن
 بود الواح و اشعار و مناجات نکو میخواند و در سال ۱۳۲۱ که در یزد نبود عیال که در بخش انقم میآرد
 بزکمه عموئیه برای اینطایفه برقرار شد جمعی از ارجباب در خانه خود پناه داده نگهداری کرد چندانکه
 خود عاقبت مجبور گشته بروست فارس گریخت و از خصائص اخلاق وی شدت رحم
 و عطفت میچارگان بود و در سال فبا عید یزد بر حال فقرا میگریست و عموم فقرا هیچ با در ب
 مجتمع میشدند و حاجی از سهم خوراک خود بذل میکرد و با بکله عاقبت سال ۱۳۳۶ در یزدین
 ۴۴ سالگی اوفات کرد و عموم امانی در تشییع جنازه حاضر و متاثر بودند دوم از پسران حاجی
 محمد خال اکبر حاجی میرزا محمد حسین مشهور بحاجی میرزا بزرگ که در شیراز وفات یافت و عا
 زدی بر جای نماند و اما دختر آن خال اکبر کی زوجه حاجی میرزا جواد بن خال عظیم بود و در
 دیگر زوجه حاجی میرزا حسن افغان کبیر بودند که عنقریب مینگاریم و خال دوم (خال عظیم)
 حاجی میرزا حسین علی که شرح احوال سعادت مال کیفیت شهادتش مذکور پس و حدیث
 حاجی میرزا جواد و عزم بنا و نسلی از ایشانرا در بخش دوم و سوم آوردیم و خال سوم (خال صغیر)
 حاجی میرزا حسین علی در یزد اقامت کرده با انحال تجارت اشتغال داشتند و او در ف
 نطق بختاند و قتلید اثنا عشریه و در لغز و راداء عبادات و او کار مردیه و حضور در مساجد و
 و محترم ازین امر بود تا آنکه پسرانش در عیادت از سفر حج در بغداد بجنابش شرف حضور یافته است
 نموده بیزد مراجعت کردند و بسالی بعد نیز تا اینکه حاجی سید محمد خال اکبر غریب عراق نمود بوی تو
 که عزم زیارت بقاع تبر که عراق و طاقات نماز محترمه دارد و او در جواب اظهار میل بر رفت در سفر

مذکور کرد

مسمی معظم و منعم و کثیر العباد و غالب المصروف و ساجد بود تا در یزد ازین جهان صعود بعالم پنهان نمود
 و بعد اجسدش منتقل بکر بلا گردید و از او چهار پسر و یک دختر بر جای ماندند و سه پسرش
حاجی میرزا آقا و حاجی سید مهدی و حاجی سید حسین با عاقلان
 یزد و نیز بستند و تجارت می نمودند و اموال و املاک بسیار داشتند و مرزعه مهدی آباد واقع در غرب
 یزد را حاجی سید مهدی احداث نمود و بچند مات جمله موفق گشت و عاقبت در سن ۸۴ در آن
 پلینه در گذشت و امالی جنازه اش با حرام تشیع کردند و دو برادر دیگر نیز در یزد وفات یافتند و خاندا
 و سینه بر جای گذاشته چهارم **حاجی سید جعفر** که برای تجارت بمبئی رفته چنان بر
 در شیراز در گذشت و دختر حاجی پسر حسنعلی زوجه حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله بود و از امان خان
 در سینه این امر تا پیش یافت و رفته مای مذکوره از افغان غنمی با خوال می باشد و اما حرم و
 اخوان و اجانش در رفته مای افغان که غنمی با ایشان میگردد بنوع اجمال در بخش دوم مذکور
 گردید و حرم بنت آقا میرزا علی برادر حاجی میرزا محمد حسین مذکور خدیجه سلطان بیگم
 دختر عم والدۀ اتمش بود و از آغاز طلوع تابش فجر ظهور ارادت و عقیدت نسبت بوسی داشت
 و توان گفت که از با برین جمعیت افغان و مشابین چنانچه خال اعظم اولین رجال مؤمنین بود
 او نیز در رتبه اولی از مؤمنان فائزات قرار گرفت و مقامات و کرامات عظیمه عجیبه از آن حضرت
 مشاهده کرد که قصص و حکایاتش فیما بین مشابین استهتار یافت و توفیقات عظیمه که
 بعین خط حضرت بیشتر خطاب با و مرجزه است شهادت بر مقامات ایمانیه و تعلقات
 قلبیه میدهد و در سنین تواری مصائب و هجرت و غیاب حضرت با والدۀ در بیت میر بست
 و چون بنوع مذکور بعد از واقعه شهادت کبری والدۀ بهراق عربت حرم تنها شد و با حرم
 با خواهر اخی خود که حرم خال اعظم بود مؤمنان گرفت و از مفارقت حضرت چون شمع همی

ساعتی گریبان زمانان شد در همان نزد چار تنب گردید و مدت پنجاه و نیم بسری شد و در روز دهم کتب
سال ۱۳۹۹ در گذشت و در داخل حرم شاه چراغ مدفون گشت و از قلم غرابی صورت زیارتی
در چشمش صادر گردید که در آن چنین مکتوب میباشد اشهد ان في النبيلة التي صعدت الى الافق
الاجنبي والقرين الاعلى و يومئذ ينفخ نضرة الله كل عبد صعد وكل امه صعدت كرامته لك
وفضلا عليك الا الذين انكروا حق الله وما ظهر من عند جبهته كذا لك احصاك
الله الخ وايضا تشهد انك اول ورفه فاذت بك اس الوصال و آخر
ثمره اسلمت روحها في الضرايق ونيز انت التي وجدت عرف منهن الحسن
قبل خلق الامكان و شرف بلغائه و فرقت بوضاله و شربت رحمت القرب من
يد عطائه و تشهد ان فيك اجفعت الابان فد احببت آية الوصال في
الاولى و اما انت آية الضرايق في الاخرى و حضرت نقطة اولى در كتاب مستطاب
تفسير حسن القصص و حسن دوى حسين فرمودند يا ملا الانوار فاستمعوا لنداء من نقطة
الانوار في هذا البحر المحيط من الماء البهيا على تلك الارض الحمراء انى انا الله الذى
لا اله الا هو قد عرفت عرش تربية الاسم الجببية من الجببية الاول للدين
الاکبر هذا و لانه جعلت ملائكة السماء و اهل الرضوان في يوم العهود بالحق
الاکبر على التكرم بالذكر شهيدا اعظم فضل المذكو الاكبر با ابنهما الجببية من
لدى محبوب عند جبهتي ما انت كاحد من النساء ان ابنت امر الحق بالحق
الاکبر اعترفت حق العظام من كلمة القدر لتفك و افرغى بالجلوس مع الجبب
محبوب الله الاكبر و بكفيت القدر بهما من الله المكمم حميدا و اصبوى على
الرضا في شان الباب و اهله و ان ولدك احمد تدعى فاطمة الجلبيلة في لجنة

القدس